

# سیاست آمریکا در خاورمیانه و تروریسم ضد آمریکایی القاعده

نویسنده: مهدی عباس زاده فتح آبادی \*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۵

۳۷

## چکیده

تروریسم یکی از تهدیدهای مهم امنیتی در سطح جهان است. یکی از گروه‌های تروریستی فراملی که یکی دو دهه اخیر توجه جهانیان را به خود مشغول داشته است، القاعده می‌باشد. برای برخورد با هر تهدید قبل از هر چیز باید به ریشه‌ها و عوامل پیدایش آن پرداخت. نوشتار حاضر به‌عنوان یک تحقیق تبیینی به دنبال ریشه‌یابی تروریسم ضد آمریکایی القاعده می‌باشد؛ به این ترتیب که نویسنده ابتدا به تشریح پدیده اسلام‌گرایی سیاسی برای فهم بهتر زمینه‌های فکری القاعده می‌پردازد، سپس شرایط جنگ شوروی و افغانستان را که القاعده در آن فضا موجودیت پیدا کرد، مورد بررسی قرار می‌دهد. مبحث بعد به تأثیرات جهانی شدن به‌عنوان یک عامل مورد بحث بر القاعده اختصاص یافته است و در نهایت، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به‌عنوان عامل اصلی گرایش القاعده به تروریسم ضد آمریکایی با تکیه بر اعلامیه‌ها، بیانیته‌ها و اظهارنظرهای سران القاعده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: آمریکا، القاعده، تروریسم، خاورمیانه، اسلام

maphdir@gmail.com

\* استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسراییل‌شناسی، سال چهاردهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۲، صص ۶۸-۳۷.

◆ آمریکاشناسی - اسراییل‌شناسی

## مقدمه

القاعده یکی از سازمان‌های تروریستی بین‌المللی است که در بسیاری از اقدامات تروریستی ضدآمریکایی نقش داشته است. القاعده به‌عنوان یک سازمان نظامی در سال ۱۹۸۸ در افغانستان به‌منظور رهایی مسلمانان تحت ستم در کشورهای مختلف، از جمله مسلمانان فلسطین، کشمیر، چین و غیره و همچنین تشکیل خلافت اسلامی جهانی تشکیل شد. در ابتدا این سازمان راهبرد خود را بر اساس مبارزه علیه «دشمن نزدیک»؛ یعنی دولت‌های سرکوبگر مسلمانان (اسرائیل، روسیه، هند و ...) و دولت‌های حاکم «فاسد» در کشورهای اسلامی قرار داده بود. اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ خیلی زود راهبرد خود را تغییر و بیشتر تمرکز خود را بر «دشمن دور» یعنی آمریکا قرار داد. این مقاله به دنبال پاسخ به این سوال است که چرا چنین تغییری رخ داده است و به‌عبارت دیگر چرا القاعده به تروریسم ضدآمریکایی روی آورده است؟ برخی از محققان مانند برنارد لوئیس و هانتینگتون در تبیین این سوال، دین اسلام را به‌عنوان عامل اصلی مروج خشونت در میان پیروان خود از جمله القاعده معرفی کرده‌اند. برخی دیگر مانند منفرد استگر و بنجامین باربر القاعده و اقدامات تروریستی آن علیه آمریکا را واکنشی علیه جهانی شدن به‌ویژه جهانی شدن فرهنگی (به رهبری آمریکا) دانسته‌اند. نوشتار حاضر بر مبنای این ایده اصلی قرار دارد که سیاست آمریکا در خاورمیانه از اوایل دهه مذکور عامل اصلی تروریسم ضدآمریکایی القاعده می‌باشد. برای تایید و تقویت ایده مذکور سعی می‌شود از روش تحلیل محتوای کیفی اظهارات و بیانیه‌های سران القاعده به‌ویژه بن لادن استفاده شود.

## تروریسم ضدآمریکایی القاعده

سازمان القاعده در سال ۱۹۸۸ توسط بن‌لادن به هدف جذب و آموزش نیروهای جهادی اسلام‌گرا از سراسر جهان در جریان حمله شوروی به افغانستان (۱۹۸۹ - ۱۹۷۹) برای مقابله با اشغالگران کمونیست تشکیل شد. این سازمان که در واقع از دل یک سازمان دیگر تحت عنوان «دفتر خدماتی» (منظور دفتر خدماتی مجاهدین افغان) درآمد، یک سازمان جهادی بود و به‌طور خاص به جهاد با روس‌ها می‌پرداخت. سازمان مذکور در بیش از ۵۰ کشور دنیا

شعبه داشت.<sup>۱</sup> اکثر اسلام‌گرایان افراطی از گروه اخوان‌المسلمین مصر، مخالفین افراطی سعودی و افراطی‌های پاکستانی بودند.<sup>۲</sup> دولت‌های غربی به‌ویژه آمریکا در چارچوب سیاست «سند نفوذ» خود در مقابل کمونیسم شوروی در دوره جنگ سرد از طریق حمایت نظامی و مالی، اسلام‌گرایان را تقویت می‌کردند. در واقع، در دوره جنگ سرد دین اسلام به‌عنوان یک ابزار سیاسی علیه مسکو از سوی آمریکا به کار گرفته می‌شد.

پس از شکست شوروی در جنگ افغانستان در سال ۱۹۸۹، برخی از مجاهدین عرب به کشورهای خود بازگشتند و مبارزه علیه دولت‌های «فاسد» و «سکولار» خود را ادامه دادند و برخی دیگر نیز در افغانستان ماندند و در قالب تشکیلات القاعده تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. اردوگاه‌های مختلفی که عمدتاً توسط اسامه بن لادن تأسیس می‌شدند، به جذب اسلام‌گرایان از سراسر دنیا می‌پرداختند و پس از آموزش‌های لازم آنها را به جبهه‌های مختلف مانند فلسطین، کشمیر و چین اعزام می‌کردند. موسسان القاعده؛ یعنی عبدالله عزام، اسامه بن لادن و ایمن الظواهری به هدف رهایی مسلمانان تحت ستم و تشکیل خلافت اسلامی مبتنی بر شریعت، راهبرد مبارزه (جهاد) را انتخاب کردند. در این جهاد، اولویت بر دشمن نزدیک؛ یعنی حاکمان کشورهای اسلامی و دولت‌هایی مثل اسرائیل بود که در کشورهای خود به سرکوب جمعیت‌های مسلمان خود می‌پرداختند. اما این سازمان ناگهان در اوایل دهه ۱۹۹۰ دچار چرخش راهبردی سریع شد. به این معنی که اولویت خود را از دشمن نزدیک به سمت دشمن دور تغییر داد. از این پس و به‌طور مشخص از ۱۹۹۲ که اولین حمله تروریستی القاعده علیه آمریکا صورت گرفت، این سازمان راهبرد خود را مبنی بر «جهاد علیه آمریکا» در قالب تروریسم مطرح کرد.

سازمان تروریستی القاعده از اوایل دهه ۱۹۹۰ تاکنون در عملیات تروریستی بسیار زیادی در سطح جهانی شرکت داشته است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- یک. **دسامبر ۱۹۹۲:** بمب‌گذاری در هتلی در شهر عدن (یمن) که در آن ۱۸ سرباز آمریکایی که از سوی سازمان ملل به سومالی اعزام شده بودند، کشته شدند؛
- دو. **فوریه ۱۹۹۳:** بمب‌گذاری در برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک که موفقیت چندانی نداشت و فقط شش شهروند آمریکایی کشته شدند؛

سه. اکتبر ۱۹۹۳: کشته شدن ۱۸ سرباز آمریکایی در موگادیشو (پایتخت سومالی) توسط کماندوهای القاعده؛

چهار. نوامبر ۱۹۹۵: بمب‌گذاری در یک مرکز نظامی در شهر ریاض عربستان که به کشته شدن پنج آمریکایی و دو هندی منجر شد؛

پنج. ژوئن ۱۹۹۶: بمب‌گذاری در برج‌های «الخبر» شهر طهران عربستان و محل اقامت نظامیان آمریکایی و کشته شدن ۱۹ سرباز آمریکایی؛

شش. اوت ۱۹۹۸: دو بمب‌گذاری هم‌زمان در سفارت‌خانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا که اولی ۲۱۳ کشته (از جمله ۱۲ آمریکایی) و پنج هزار مجروح و دومی ۱۱ کشته برجای گذاشت؛ و هفت. سپتامبر ۲۰۰۱: حمله تروریستی به برج‌های تجارت جهانی که به کشته شدن سه‌هزار و مجروح شدن هزاران نفر منجر شد. این حمله بزرگ‌ترین حمله تروریستی انتحاری در طول تاریخ محسوب می‌شود.

بن لادن، رهبر القاعده، در اوت ۱۹۹۶ اعلامیه «جهاد علیه آمریکایی‌های اشغال‌گر حرمین شریفین» را صادر کرد. او همچنین در فوریه ۱۹۹۸ با تشکیل «جبهه اسلامی جهانی علیه ائتلاف صلیبی - یهودی» از چندین گروه اسلام‌گرای افراطی طی بیانیه‌ای با صدور فتوا، مسلمانان را مکلف به کشتار آمریکایی‌ها و متحدان آن کشور حتی غیرنظامیان می‌داند. القاعده رفته‌رفته به یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های تروریستی جهان تبدیل شد. این سازمان از طریق شبکه‌های پیچیده جهانی با گروه‌های بنیادگرای اسلامی از جمله «جهاد اسلامی» مصر به رهبری ایمن الظواهری، گروه «الاتحاد الاسلامیه» مصر، «جنبش اسلامی» پاکستان، «حرکه المجاهدین» پاکستان و بسیاری از گروه‌های دیگر در سراسر جهان ارتباط برقرار کرد. آنچه این گروه‌ها را به هم پیوند می‌دهد، جهاد یا «جنگ مقدس» است.

نویسنده در این پژوهش به دنبال پاسخی به این سؤال است که چه علل و عواملی باعث شکل‌گیری تروریسم ضدآمریکایی القاعده از دهه ۱۹۹۰ به بعد شده است؟

## بررسی علل و عوامل موثر در تروریسم ضد آمریکایی القاعده یک. اسلام‌گرایی سیاسی

القاعده یکی از گروه‌های اسلام‌گرای سیاسی معاصر محسوب می‌شود. از این رو بررسی پدیده اسلام‌گرایی سیاسی و تحولات آن در شناخت القاعده حایز اهمیت می‌باشد. اکثر محققان ریشه‌ها و عوامل اسلام‌گرایی سیاسی را به شرایط تاریخی دوره استعمار غربی باز می‌گردانند. هرایر دکم‌جیان گفته است که «اسلام‌گرایی سیاسی در پاسخ به شرایط بحرانی جهان اسلام در سه قرن اخیر شکل گرفت و یک پاسخ فرهنگی بومی به این شرایط داد؛ بازگشت به اسلام و اصول بنیادین آن».<sup>۳</sup> از نظر بنیادگرایان اسلامی، بازگشت به اصول و بنیادهای دینی مطابق جامعه اسلامی نخستین زمان پیامبر(ص) و خلفای راشدین، بازگشت به اصل و قاعده است. واکنش بنیادگرایانه به تدریج تبدیل به گفتمان مسلط سیاسی در اغلب کشورهای اسلامی در سه دهه پایانی قرن بیستم شد.

لورنس دیویدسون اصول مشترک جنبش‌های بنیادگرا را این‌گونه برشمرده است: «تاکید بر زوال سیاسی و اخلاقی جهان اسلام در طول قرن‌ها در اثر فراموشی اسلام، تهاجم غرب علیه سرزمین‌های اسلامی در اثر این زوال و تاکید بر احیای اسلام و شریعت اسلامی به‌عنوان یک راه حل».<sup>۴</sup> از دیگر ویژگی‌های مشترک جریان‌های بنیادگرا، تاکید بر اصل جهاد به‌عنوان رکن ششم اسلام می‌باشد. در ضمن، همه گروه‌های بنیادگرا بر اساس دشمنی و تضاد با غرب شناخته می‌شوند.<sup>۵</sup> همه گروه‌های بنیادگرا خشونت طلب نیستند و اصلاً همه آنها سیاسی نیستند. این گروه‌ها شامل طیف وسیعی از گروه‌های میانه‌رو تا رادیکال می‌شوند. بر اساس دیدگاه وینچنزو اولیوتی، می‌توان دو جریان کلی بنیادگرایی اسلامی را در جهان سنی تشخیص داد: یکی جریان وهابی/سلفی و دیگری جریان اخوان‌المسلمین. وهابی‌ها و نیز جنبش بزرگ‌تر سلفی آن‌گونه که تصور می‌شود بی‌رحم و خشن نیستند، فقط سلفی‌های «تکفیری» که اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می‌دهند، به استفاده از خشونت قائل‌اند. به اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان جهان، در اسلام جهاد تدافعی واجب است؛ آن‌هم دارای قواعد خاص خود از جمله عدم کشتار غیرنظامیان است. تکفیری‌ها به هیچ‌کدام از این قواعد پایبند نیستند. به‌عنوان مثال «گروه مسلح اسلامی»

الجزایر که تکفیری است، در جنگ‌های داخلی آن کشور از کشتار ده‌ها هزار انسان بی‌گناه حمایت کرد، اما گروه «جبهه آزادی‌بخش اسلامی» که سلفی است فقط کشتار افراد دولتی را مجاز می‌دانست.<sup>۶</sup> بن‌لادن و طرفداران او خود را وهابی (یا سلفی یا تکفیری) توصیف نمی‌کنند، ایدئولوژی بن‌لادن قبل از اینکه وهابی یا سلفی باشد، یک دیدگاه سیاسی نسبت به وضعیت خاورمیانه است؛ مبارزه القاعده با دولت آمریکا به این علت نیست که آنها در زمره کفار قرار دارند، بلکه آنها از سیاست‌های سرکوب‌گرانه آمریکا انتقاد می‌کنند. البته آنها برای توجیه اقدامات خود از اصول و مبانی مذهبی استفاده می‌کنند. اما اخوان المسلمین، مادر و محور اغلب حرکت‌های اسلامی محسوب می‌شود. اکثر فعالان سیاسی که از این گروه الهام می‌گیرند، بر اصول دموکراسی و رعایت قواعد بازی سیاسی تاکید دارند.<sup>۷</sup> تجربه اخوان المسلمین نشان می‌دهد که سازمان‌های بنیادگرای اسلامی توسط افراد نسبتاً میانه‌رو به وجود می‌آیند و پس از سرکوب دولتی به سمت خشونت پیش می‌روند. گروه «جماعت اسلامی» و «جهاد اسلامی» که از اخوان جدا شدند، بیانگر این تحول است. بین «اخوان المسلمین» مصر و وابستگان آن مثل «جبهه عمل اسلامی» اردن و «جماعه الاصلاح» کویت که بر ابزار مسالمت‌آمیز تاکید دارند از یک طرف، و «جماعت اسلامی» یا «التکفیر و الهجره»، «جهاد اسلامی»، «القطبیون» مصر، «جبهه مسلح اسلامی» الجزایر و «القاعده» که بر شیوه‌های خشونت‌آمیز تاکید دارند، تمایز اساسی وجود دارد.

سال ۱۹۶۷ که در آن ارتش‌های متحد عرب از اسرائیل شکست خوردند، سال احیای اسلام سیاسی محسوب می‌شود. پس از آن دو حادثه مهم دیگر در سال ۱۹۷۹؛ یعنی انقلاب اسلامی ایران و تجاوز شوروی به افغانستان، موج جدید اسلام‌گرایی را در خاورمیانه به راه انداخت. حوادث مذکور تاثیر عمده‌ای در ایجاد بیش از یکصد جنبش اسلامی معاصر در خاورمیانه، آسیا، آفریقا، قفقاز، بالکان و همچنین اروپا داشت. از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، روند افراطی شدن بنیادگرایی اسلامی نیز آغاز شد. در مصر گروه‌های خشونت‌طلب منشعب از جنبش نسبتاً میانه‌رو اخوان المسلمین در دهه مذکور شروع به حملات خشونت‌بار علیه مقامات دولتی نمودند که اوج آن ترور انور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ بود. در عربستان نیز در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹، شورشیان مسلح

اسلام‌گرا به رهبری جهیمان العتیبه، کنترل سرزمین‌های اطراف مکه و مدینه را به دست گرفتند و خواستار آزادسازی کشور از دست پادشاهی سعودی شدند.

جنگ شوروی علیه افغانستان (۱۹۷۹) هزاران داوطلب جنگجو را از سراسر جهان اسلام به جهاد علیه شوروی و کمک به مجاهدین کشاند. این داوطلبان که به آنها «اعراب افغان» نیز گفته می‌شد، در جریان جنگ تجربه نظامی فراوانی کسب کردند که این خود مرحله مهمی در توسعه راهبردی سلفی‌های انقلابی محسوب می‌شود. جنگ مذکور به بین‌المللی شدن اسلام‌گرایی و تمایل هرچه بیشتر آن به خشونت انجامید. تجربه اسلام‌گرایی در مصر، سودان و الجزایر در دهه ۱۹۹۰ به خوبی نشان از روند افراطی شدن اسلام‌گرایی دارد. تحول جدیدی که در جهت افراطی‌تر شدن جنبش‌های اسلام‌گرا رخ داد، جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) بود. حضور آمریکا در خلیج فارس و به‌ویژه عربستان در جریان جنگ، این برداشت را در گروه‌های افراطی اسلامی ایجاد کرد که غرب استعمار دوباره کشورهای اسلامی را آغاز کرده است. به تدریج روند به سمتی رفت که در نهایت جهاد علیه کفر بزرگ (یعنی آمریکا، در برابر کفر کوچک یعنی رژیم‌های فاسد کشورهای اسلامی) در راس برنامه گروه‌های تندرو اسلامی قرار گرفت.

## اسلام و جهاد

برخی از اندیشمندان غربی مانند برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگتون بین اسلام و خشونت یک رابطه علی برقرار کرده‌اند. بنا به گفته لوئیس: «اکثریت علما، فقها و سنت‌گرایان اسلامی ... جهاد را یک تکلیف مذهبی می‌دانند.»<sup>۸</sup> همچنین در مقاله‌ای تحت عنوان «ریشه‌های خشم مسلمانان» در تحلیل ریشه احساسات ضد غربی در خاورمیانه، اسلام را دین خشونت معرفی کرده است.<sup>۹</sup> هانتینگتون در «برخورد تمدن‌ها»، بحث کرده است که مساله عمده برای غرب، بنیادگرایی اسلامی نیست، بلکه خود اسلام است؛ یک تمدن مختلف که مردم آن به برتری فرهنگی خود اعتقاد دارند و تحقیر قدرتشان آنها را نگران کرده است.

در خصوص ادعاهای مذکور باید گفت که مسلمانان یک مقوله یک‌دست و یک‌پارچه نیستند و مذاهب و فرقه‌های متعدد دارند. به اعتقاد فرد هالیدی بین «اسلام» و «اسلام» تفاوت است؛

اسلام به‌عنوان یک دین موضوعی برای معتقدان و دین‌شناسان است. اما راجع به «اسلام» به‌عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی نمی‌توان به یک «اسلام» یک‌دست و یک‌پارچه قائل بود.<sup>۱۰</sup> همچنین به لحاظ ایدئولوژیکی به نظر وینچنزو اولیوتی، سه رویکرد کلان نسبت به اسلام وجود دارد: نخست، اسلام سنتی (ارتدوکس) که شیوه متداول در تاریخ اسلام است و همه فرقه‌ها را شامل می‌شود؛ حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، خوارج، جعفری و زیدی؛ دوم، نوگرایی اسلامی که در سطح روشنفکران جریان دارد و بر تفسیر مدرن از اسلام تأکید دارد؛ و سوم، بنیادگرایی اسلامی که خواستار اجرای شریعت و تشکیل دولت اسلامی می‌باشد.<sup>۱۱</sup> در اسلام سنتی اکثر علما توافق دارند که پس از پیامبر(ص) و خلفای چهارگانه، صرفاً جهاد تدافعی واجب و در ضمن واجب کفایی است و آنگونه که جهادگرایان معاصر اعتقاد دارند، واجب عینی نیست. مطابق این دیدگاه در اسلام جنگ برای تحمیل عقیده مجاز نیست.<sup>۱۲</sup> به اعتقاد باری گیلز و جودیت روبین، جهاد به معنی تهاجمی فقط در قالب ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی قابل بررسی است و آن هم شامل بخش کوچکی از آنها یعنی جهادگرایان معاصر می‌شود. بنیادگرایی اسلامی در دهه‌های اخیر به ترویج عملیات انتحاری پرداخته است، اما اسلام خودکشی را حرام می‌داند.<sup>۱۳</sup> جان اسپوزیتو بحث کرده است که از اواخر قرن ۲۰ کلمه جهاد از سوی جنبش‌های آزادی‌خواه (افغانی، چینی، کشمیری، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی) و گروه‌های تروریستی مانند القاعده، برای توجیه مذهبی اقدامات خود و انگیزه‌بخشی در پیروان مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱۴</sup> اقدامات جهادگرایان ریشه در افکار کسانی چون مودودی، سید قطب، عبدالسلام فرج و عمر عبدالرحمان دارد. آنها تفاسیر متفاوت با جریان اصلی اسلام (سنتی) و اسلام‌گرایی (اخوان المسلمین) در مورد جهاد ارایه می‌دهند. جالب اینکه بسیاری از این نظریه‌پردازان تحصیلات مذهبی کلاسیک ندارند؛ سید قطب یک معلم ساده بود، فرج، مهندس الکترونیک، ایمن الظواهری، پزشک جراح و بن‌لادن، مهندس شهرسازی. ایدئولوژی بن‌لادن و دیگر جهادگرایان بیش از آنکه مذهبی باشد، یک سازه سیاسی است. دو متغیر مستقل در رشد اسلام‌گرایی سیاسی به وضوح قابل رؤیت است؛ یکی ماهیت رژیم‌های حاکم در کشورهای اسلامی و دیگری ساختار قدرت بین‌المللی و به‌ویژه سیاست‌های دولت‌های غربی (و در راس آن آمریکا) در سطح خاورمیانه.

## دو. جنگ شوروی - افغانستان و القاعده

جنگ شوروی - افغانستان تاثیر مهمی در افراطی شدن اسلام‌گرایی داشته است و نقطه عطفی در روند اسلام‌گرایی محسوب می‌شود. جنگ مذکور فضای منحصر به فردی در روابط بین‌الملل ایجاد کرد که در نهایت به تشکیل سازمان القاعده منجر شد. از آغاز جنگ به تدریج در بین اسلام‌گرایان کشورهای اسلامی این تصور شکل گرفت که این جنگ بین کمونیسم و اسلام است. این موضوع آنها را جذب افغانستان می‌کرد. جهادگرایان به پاکستان می‌رفتند و پس از طی مراحل آموزشی به مجاهدان افغان می‌پیوستند. برای مدت کوتاهی، تعداد مجاهدان عرب که به آنها «اعراب افغان» یا «افغان‌های عرب» می‌گفتند، به بیش از ۳۰ هزار نفر رسید.<sup>۱۵</sup> در بین آنها افرادی از مصر، عربستان، الجزایر، فلسطین، سودان، عراق، سوریه، لیبی، مراکش، لبنان، پاکستان، هند، اندونزی و مالزی بودند.

۴۵

یکی از چهره‌های شاخص «اعراب افغان» که نقش مهمی در جذب داوطلبان جنگ داشت، عبدالله یوسف عزام (۱۹۸۹-۱۹۴۱)، از مؤسسان حماس، بود. عزام در ۱۹۸۴ در پیشاور پاکستان سازمانی به نام «مکتبه الخدمه» (اداره خدمات مجاهدان) را تاسیس کرد که به کار جذب، تامین مالی و آموزش نظامی داوطلبان می‌پرداخت.<sup>۱۶</sup> مکتبه الخدمه در ۳۵ کشور جهان و از جمله آمریکا دارای شعبه بود.<sup>۱۷</sup> اسامه بن لادن، میلیاردر عربستانی، چهره دیگری است که به‌ویژه از نظر مالی، کمک مؤثری به مجاهدین کرد. ظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و از نظریه‌پردازان اسلام افراطی، از دیگر چهره‌های شاخص «اعراب افغان» بود که به لحاظ فکری تاثیر به‌سزایی بر بن لادن گذاشت.

یکی از سیاست‌های کلان آمریکا در دوره جنگ سرد حمایت از اسلام که عقاید ملحدانه کمونیسم را رد می‌کرد، بود. این‌گونه، اسلام تبدیل به یک سازوکار دفاعی مؤثر علیه شوروی شد. آمریکا ابتدا محتاطانه و مخفیانه از اسلام‌گرایان حمایت می‌کرد. سیاست حمایتی آمریکا در قبال اسلام سیاسی در جنگ مذکور تشدید شد و از حالت مخفیانه نیز درآمد. آمریکا تلاش می‌کرد تا تجربه‌ای شبیه ویتنام برای شوروی در افغانستان ایجاد کند. برداشت دوجانبه دشمن مشترک، ائتلاف تاکتیکی بین آمریکا و اسلام‌گرایان را توضیح می‌دهد. آمریکا در طول جنگ حدود

سه میلیارد دلار به این نیروی ضدکمونستی کمک کرد که بزرگ‌ترین برنامه کمکی به یک نیروی «شورشی» در طول تاریخ محسوب می‌شود.<sup>۱۸</sup> ایالات متحده از طریق سازمان اطلاعات پاکستان، افغان‌ها و داوطلبان عرب را در اردوگاه‌های پناهندگان پاکستان مسلح می‌کرد و آموزش می‌داد.<sup>۱۹</sup> در شهرهای مختلف آمریکا از جمله نیویورک، دفاتری برای جذب نیروهای جوان مسلمان جهت اعزام به افغانستان تاسیس شد.<sup>۲۰</sup> ریگان به‌صراحت در فوریه ۱۹۸۶ خطاب به جنگجویان مسلمان گفت: «ای جنگجویان راه آزادی، ... آمریکا با کمک‌های مادی و معنوی به شما یاری می‌رساند.»<sup>۲۱</sup> سپس موشک‌های استیگر از سوی دولت ریگان در اختیار مجاهدین قرار گرفت.<sup>۲۲</sup>

به نظر پل پیلار، این جنگ از سه طریق بر افراطی شدن جریان اسلام‌گرایی و همچنین چرخش آن از محلی‌گرایی به سمت جهان‌گرایی تأثیر گذاشت: اول اینکه جهادگرایان در این جنگ تجربه‌ها و مهارت‌های نظامی بسیاری کسب کردند؛ دوم اینکه این جنگ مذکور فرصت مناسبی را برای آشنایی نیروهای افراطی فراهم کرد. این جنگ به مجاهدین عرب، ترک، پاکستانی، هندی و مسلمانانی از آسیای مرکزی و شرقی فرصتی بزرگ برای آشنایی داد. به‌عبارت دیگر، بذرهای جهاد فراملی در افغانستان کاشته شد؛ سوم اینکه پیروزی بر ابرقدرت شوروی باعث تقویت و تشجیع نیروهای افراطی شد. آنها از آن پس به این نتیجه رسیدند که خشونت و اسلام به‌همراه هم هر قدرتی را می‌تواند شکست دهد.<sup>۲۳</sup> این جنگ از نظر فواز جرجیس بین مکتب وهابی - سلفی و یک شاخه نظامی بین‌المللی اخوان‌المسلمین پیوندی محکم برقرار و بنیادهای بن‌لادن‌گرایی را در دهه‌های بعد پایه‌ریزی کرد. به گفته وی: «جهاد جهانی محصول تلقیح دو جریان اسلام‌گرای مخالف بود - نیل مصر و بیابان عربستان.»<sup>۲۴</sup>

مفهوم القاعده که ابتدا از سوی موسسان، «القاعده الصلیبه» (به معنای اساس محکم) خوانده می‌شد، برای اولین بار توسط عزام در سال ۱۹۸۷ مطرح شد. عزام القاعده را سازمانی می‌دانست که باید قدرت مجاهدین عرب را به سرزمین‌هایی هدایت کند که مسلمانان تحت ستم هستند. به‌عبارتی، القاعده قرار بود یک نیروی واکنش سریع باشد که از هم‌عقیدگان در زمان کوتاه دفاع کند.<sup>۲۵</sup> راهبرد بنیادین القاعده، ادامه جنگ در کشورهای اسلامی برای سرنگونی دولت‌های غیراسلامی و تشکیل دولت اسلامی مبتنی بر شریعت و همچنین حمایت از مسلمانان تحت

سرکوب در سراسر جهان، به‌ویژه در فلسطین، کشمیر و چین بود.<sup>۲۶</sup> چنان‌که از شواهد برمی‌آید، نه بن‌لادن و نه عزام نبرد علیه اشغال‌گران روس را راهی برای ادامه جهاد علیه غرب به‌ویژه ایالات متحده نمی‌دیدند. به‌عبارت دیگر، دشمن نزدیک برای آنها اولویت داشت. چرخش از «دشمن نزدیک» به «دشمن دور» و یا تغییر راهبرد القاعده بعدها رخ داد.

جنگ شوروی و افغانستان در تشکیل القاعده ممکن است نقش عامل اصلی را ایفا کند. اما در خصوص تغییر راهبرد آن، باید گفت که نمی‌توان نفس پایان یافتن جنگ مذکور را عامل اصلی این تغییر راهبرد دانست. به لحاظ منطقی، نمی‌توان بین پایان یافتن جنگ شوروی و افغانستان و جهاد القاعده علیه آمریکا در قالب تروریسم ارتباط برقرار کرد. تنها در حالتی می‌توان این کار را کرد که القاعده قبل از جنگ شوروی تشکیل شده و جنگ علیه دو ابرقدرت را در برنامه‌های خود قرار داده باشد و زمانی که جنگ علیه شوروی پایان یافت، علیه آمریکا وارد جنگ شود.

### سه. جهانی شدن و القاعده

مفهوم جهانی شدن ابزاری مرسوم برای تحلیل تحولات مختلف در عرصه سیاست بین‌الملل در یکی دو دهه اخیر بوده است. برخی محققان برای توضیح پدیده القاعده و تروریسم ضدآمریکایی آن از جهانی شدن به‌ویژه جهانی شدن فرهنگ به‌عنوان یک متغیر مستقل استفاده کرده‌اند. به‌طور کلی، جهانی شدن فرهنگ به افزایش تعاملات فرهنگی از طریق مبادله انسان‌ها، عقاید، نگرش‌ها و کالاهای فرهنگی و به تبع آن دگرگونی در افکار و عقاید و شیوه‌های زندگی محلی در اثر مواجهه با رویه‌های فرهنگی جهانی مربوط می‌شود.

دو دیدگاه متفاوت در مورد جهانی شدن فرهنگ وجود دارد: دیدگاه تجانس‌گرا و دیدگاه تنوع‌گرا. دیدگاه نخست بیشتر متعلق به نویسندگان مارکسیست است. این دیدگاه جهانی شدن را آخرین مرحله امپریالیسم غربی می‌داند. به‌عبارت دیگر، جهانی شدن فرایند سلطه غرب (بهریبری آمریکا) یا سرمایه‌داری بر همه فرهنگ‌ها می‌باشد (آمریکایی شدن). آنها جهانی شدن را به معنی گسترش ارزش‌های فرهنگی، کالاهای مصرفی و شیوه زندگی آمریکایی می‌دانند و آن را نفی می‌کنند. دیدگاه دوم یا دیدگاه تنوع‌گرا، جهانی شدن فرهنگ را بر اساس تنوع فرهنگی

تبیین می‌کند. جهانی شدن تولید باعث پاسخ‌های گوناگون فرهنگی به نیروهای جهانی شدن می‌شود. نتیجه آن هم تجانس فرهنگی در حال افزایش نیست، بلکه «جهانی محلی شدن» است؛ یعنی تعامل پیچیده بده و بستان‌های فرهنگی جهانی و محلی. جهانی شدن در برگیرنده یک حالت «دیالکتیک جهانی و محلی» است.

به گفته عامر الریبه، در جوامع مسلمان برداشت غربی شدن و آمریکایی شدن از جهانی شدن برداشت غالب است. جهانی شدن به‌عنوان تولید تمدن غرب با گسترش عناصر غیرمذهبی، فردگرایی، مصرف‌گرایی، نسبی‌گرایی، برابری جنسیتی و آزادی، نظام ارزشی و اعتقادات مذهبی مردم را تضعیف می‌کند.<sup>۲۷</sup> به اعتقاد فوزی نجار، اکثر اعراب جهانی شدن را یک طرح آمریکایی می‌دانند که می‌خواهد فرهنگ آمریکایی را به‌عنوان یک مدل در کل جهان گسترش دهد.<sup>۲۸</sup>

برخی محققان بر نقش جهانی شدن در گسترش تروریسم ضدآمریکایی القاعده تاکید دارند. از بین این افراد، برخی مانند برنارد لوئیس بیشتر به جنبه‌های اقتصادی جهانی شدن تاکید دارند و برخی دیگر مانند بنجامین باربر و آنتونی گیدنز به جنبه‌های فرهنگی آن. لوئیس در توضیح ریشه‌های تروریسم القاعده گفته است که «وضعیت ناگوار اقتصادی در اکثر کشورهای جهان اسلام باعث ایجاد روحیه یاس و به تبع آن اعمال خشونت علیه غرب شده است.»<sup>۲۹</sup> منفرد استگر از القاعده تحت عنوان «عناصر افراطی در جمعیت ضد جهانی شدن» یاد کرده است. القاعده، به گفته او حملات سپتامبر را علیه نمادهای اقتصاد و فرهنگ جهانی شدن تحت سلطه ایالات متحده ترتیب داده است.<sup>۳۰</sup>

باربر نیز در توضیح «جهاد ضدآمریکایی» القاعده گفته است که امپریالیسم فرهنگی که او آن را «مک و ولد» (اشاره به شرکت مک دونالد) نامیده، سرمایه‌داری مصرفی بی‌روح را در جهان گسترش داده و جهان را به یک بازار یکپارچه تبدیل کرده است. «مک و ولد» از نظر او محصول فرهنگ آمریکایی و به‌عبارتی نماد فرهنگ آمریکاست. از نظر او گرایش‌های استعماری «مک و ولد» مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی را در شکل «جهاد» تحریک کرده است.<sup>۳۱</sup> اما به تعبیر گیدنز، القاعده یک جنبش بنیادگرا می‌باشد و بین سنت و بنیادگرایی یک رابطه اجتناب‌ناپذیر وجود دارد. بنیادگرایی اسلامی از نظر او مدافع خانواده سنتی است و با هرگونه پیشرفت زن و آزاد شدن از

نقش‌های اجتماعی و فرهنگی سنتی مخالف است و با دموکراسی خصومت شدید دارد.<sup>۳۲</sup> برای رد این فرضیه باید به چند نکته اساسی اشاره کرد: نخست اینکه با توجه به عدم توافق محققان در مورد تاریخ دقیق شروع جهانی شدن، برای برقراری ارتباط علی بین جهانی شدن و تغییر راهبرد القاعده به لحاظ زمانی با مشکل مواجه می‌شویم. نمی‌توان بین جهانی شدن که از سال‌ها پیش از القاعده شکل گرفته است و تشکیل یا تغییر راهبرد آن، ارتباط علی یافت. وضعیت اقتصادی نامساعد کشورهای اسلامی که لوئیس آن را متغیر مستقل خود قرار داده، چیزی مربوط به دهه ۱۹۹۰ نیست. گیدنز نیز جهانی شدن را در واقع گسترش فرهنگ مدرنیته دانسته است که مدرنیته موضوع جدیدی نیست و حداقل به دوره استعمار بر می‌گردد. اما اگر برای رفع مشکل زمانی به این توجیه روی بیاوریم که جهانی شدن به‌طور خاص به دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد، کمی به بحث استگر و باربر نزدیک می‌شویم؛ اما مشکلی که اینجا مطرح می‌شود بحث چگونگی اثرگذاری است. دو محقق مذکور اساساً شواهدی در این خصوص ذکر نمی‌کنند و هر دو بر اساس این توجیه بنیادی بحث کرده‌اند که جهانی شدن به سلطه و گسترش اقتصاد و فرهنگ لیبرال به رهبری آمریکا انجامید و این امر تبعاتی برای اقتصاد و فرهنگ دیگر کشورها، به‌ویژه جهان سوم، به دنبال داشته است و آنها به نوبه خود به حرکت‌های مقاومت گرایانه روی آورده‌اند. سران القاعده چنان‌که خواهیم دید، دغدغه خود را مسایل اقتصادی نمی‌دانند.

در مورد نظر باربر نیز باید گفت که استعاره او یعنی «مک ورلد» برای نشان دادن جهانی شدن فرهنگ آمریکایی مناسب نیست. تقلیل فرهنگ به کالاهای مصرفی صحیح نیست. حتی کالاهای فرهنگی آمریکایی نیز هنگام ورود به کشورهای غیرآمریکایی دستخوش تغییرات بسیاری در جهت هماهنگی با فرهنگ بومی می‌شوند، بدون اینکه ایجاد چالش کنند. به‌گفته هانتینگتون: «در خاورمیانه جوانانی که جین می‌پوشند، کوکاکولا می‌خورند و به موسیقی «پاپ» گوش می‌دهند و ... گاهی بمبی هم تهیه می‌کنند تا یک هواپیمای آمریکایی را منفجر کنند»<sup>۳۳</sup>

#### چهار. سیاست آمریکا در خاورمیانه و تروریسم ضدآمریکایی القاعده

نویسنده بر این اعتقاد است که عامل اصلی گرایش القاعده به تروریسم ضدآمریکایی،

سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه می‌باشد. نویسنده با توجه به وسعت موضوع سیاست آمریکا در خاورمیانه صرفاً به سیاست‌های موثر در این زمینه می‌پردازد:

### الف. سیاست خارجی آمریکا در قبال اسرائیل

یکی از ارکان مهم سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه اسرائیل است. آمریکا از بدو پیدایش اسرائیل این رژیم را مورد حمایت قرار داده است. آمریکا هم در پیدایش و هم در تداوم رژیم اسرائیل نقش بسیار مهمی داشته است. روابط بین اسرائیل و آمریکا به گونه‌ای است که نظیر آن را در روابط بین‌الملل نمی‌توان پیدا کرد. دولت آمریکا همه ساله کمک‌های بسیاری چه در زمینه نظامی و چه اقتصادی و مالی به اسرائیل ارایه می‌دهد. تمام دولت‌های حاکم در آمریکا به نوعی حفاظت از امنیت و بقای اسرائیل را در صدر برنامه‌های سیاست خاورمیانه‌ای خود قرار داده‌اند.

طبق گزارش کلاید مارک به کنگره آمریکا، این کشور از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۵ هر سال به‌طور متوسط حدود ۶۳ میلیون دلار به اسرائیل کمک می‌کرد. از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ کمک سالیانه به ۱۰۲ میلیون دلار افزایش یافت. از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۵ کمک متوسط سالیانه آمریکا به اسرائیل به بیش از دو میلیارد دلار رسید و دو سوم این کمک‌ها نظامی بود. از ۱۹۸۵ کمک مستقیم اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل سالیانه به سه میلیارد دلار رسید و پس از آن هیچ‌گاه کمتر از آن نبوده است.<sup>۳۴</sup> در مورد حمایت‌های سیاسی آمریکا از اسرائیل باید گفت که آمریکا از ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۱، ۳۹ بار قطعنامه‌های شورای امنیت علیه اسرائیل را وتو کرده است. این تعداد بیشتر از تمام مواردی است که بقیه اعضای دایم شورای امنیت از این حق استفاده کرده‌اند.<sup>۳۵</sup>

منازعه اعراب و اسرائیل کانون بحران در خاورمیانه محسوب می‌شود و حمایت بی‌شائبه آمریکا از اسرائیل عواقب ناگواری برای آن کشور در منطقه داشته است. مساله فلسطین جایگاه محوری در جریان اسلام‌گرایی سیاسی دارد. حمایت آمریکا از اسرائیل نقش مهمی در گسترش روحیه ضد آمریکایی در منطقه داشته و دارد. آمریکا هیچ‌گونه تلاشی از جمله تعلیق کمک‌ها به اسرائیل برای وادار کردن آن به توافق صلح انجام نمی‌دهد. استفن زیونز گفته است که آمریکا یک‌ربع قرن است که با صلح جامع بین اسرائیل و اعراب مخالفت کرده و در عوض از ترتیباتی که

می‌توانست نفوذ آن را در منطقه افزایش دهد (مانند پیمان صلح کمپدیوید و معاهده صلح اردن و اسرائیل) حمایت کرده است. هیچ‌یک از این توافق‌ها به منبع اصلی منازعه یعنی موضوع تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها نپرداخته است.<sup>۳۶</sup>

## ب. سیاست آمریکا در خلیج فارس

### یک. مداخله نظامی آمریکا در عراق

۵۱

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی تا حد زیادی سیاست جهانی را متأثر ساخت. آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از جنگ، مترصد گسترش و تعمیق سلطه خود بر جهان از جمله منطقه حساس و راهبردی خلیج فارس بود. آمریکا در واقع برای سلطه بر نفت خلیج فارس، مرکز نظام نفتی بین‌الملل، وارد جنگ خلیج فارس شد. یک سند طراحی دفاعی پنتاگون که در *اینترنشنال هرالد تریبون* در مارس ۱۹۹۲ به چاپ رسید، نشان می‌دهد که هدف درجه اول ایالات متحده پس از جنگ سرد حفظ سلطه جهانی از طریق مراقبت از منافع کشورهای صنعتی برای وادار کردن آنها به عدم چالش رهبری آن بوده است. جرج بوش ادعا کرد که چشم‌انداز واقعی یک نظم نوین جهانی نمایان است. ایالات متحده قصد داشت با معرفی خود به‌عنوان پلیس نظام بین‌الملل، از تجاوزها جلوگیری کند.

سیاست‌مداران آمریکایی برای نظم نوین پایدار، نیاز به یک منطق جایگزین برای سیاستی فعال و مداخله‌جویانه نظامی و دیپلماتیک داشتند. ناخودآگاه تهدیدی جدید عینیت یافت که تکیه کلام زبان دولت بوش شد؛ «عدم اطمینان» و «عدم ثبات» که بوش در سخنرانی خود در تاریخ چهار می ۱۹۹۰ در دانشگاه ایالتی اوکلاهما از آن سخن راند. مطابق نظر دولت بوش در جهان جدید بی‌قطعیت و بی‌ثبات، تهدیدهای اساسی برای منافع آمریکا کاهش نخواهد یافت. دلیل آن هم گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، رژیم‌های ضد آمریکایی در جهان سوم، تروریسم، شورشیان ضددموکراتیک و قاچاقچیان مواد مخدر است.<sup>۳۷</sup>

حمله عراق به کویت و اشغال آن در دوم اوت ۱۹۹۰ بهانه مناسبی برای کسانی بود که از زوال قدرت آمریکا نگران بودند. بحران خلیج فارس فرصتی پدید آورد تا قدرت نظامی ایالات

متحده به این منطقه گسترش یابد. حتی گفته می‌شد که دولت آمریکا با اتخاذ سیاست بی‌تفاوتی قبل از آغاز تهاجم به کویت، عراق را به این اقدام تجاوزکارانه تشویق می‌کرد.<sup>۳۸</sup> شورای امنیت سازمان ملل تحت فشار و نفوذ آمریکا ظرف مدت چهار ماه ۱۲ قطعنامه علیه عراق صادر کرد که آخرین آنها قطعنامه ۶۷۸ (۲۹ نوامبر ۱۹۹۰) بود. این قطعنامه استفاده از کلیه وسایل لازم علیه عراق را در صورت عدم تخلیه کویت تا تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ مجاز می‌دانست. هفت اوت با اعلام جنگ توسط بوش حمله نظامی علیه عراق تحت عنوان عملیات «توفان صحرا» با ۲۸ کشور عضو ائتلاف آغاز شد. مداخله آمریکا در خلیج فارس به گسیل داشتن عظیم‌ترین واحدهای ارتش آمریکا (۵۰۰ هزار نفر) به منطقه‌ای بحرانی از زمان جنگ ویتنام منجر شد.

سرانجام پس از پنج هفته بمباران شدید هوایی عراق که به انهدام تمام فرودگاه‌ها، راه‌های ارتباطی، مراکز صنعتی و بخش اعظم تجهیزات نظامی آن کشور منجر شد، بوش فرمان آغاز حمله زمینی علیه عراق را در ۲۳ فوریه صادر کرد. در پایان روز سوم جنگ زمینی، سرانجام صدام به تمام شرایط آمریکا گردن نهاد و تمام قطعنامه‌ها را پذیرفت. حدود ۱۰۰ هزار عراقی کشته و زخمی شدند. علاوه بر این، بخش اعظم امکانات نظامی، مراکز صنعتی، نیروگاه‌ها، پالایشگاه‌ها، فرودگاه‌ها و پل‌های این کشور در جریان جنگ نابود شدند. خسارت‌های وارده بر عراق حدوداً به صدها میلیارد دلار می‌رسید.<sup>۳۹</sup>

آمریکا در جریان جنگ هیچ‌گاه به مقررات حقوق بین‌الملل پایبند نبود. حتی وقتی عراق شروع به تخلیه کویت کرد، نیروهای نظامی آمریکا برخلاف کنوانسیون چهارم ژنو هزاران سرباز را در حال عقب‌نشینی در مسیرشان («بزرگراه مرگ») بمباران کردند. ایالات متحده یک حمله مخرب علیه تمامی زیرساخت‌های غیرنظامی عراق انجام داد؛ این بمباران در واقع سنگین‌ترین بمباران در تاریخ جنگ‌ها محسوب می‌شود. تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی مثل جاده‌ها، پل‌ها، کارخانه‌ها، نیروگاه‌های برق، منابع آب و ادارات دولتی هیچ‌کدام برای اخراج عراق ضرورت نداشت. در سال‌های پس از جنگ خلیج فارس، ایالات متحده و متحدان به‌طور مرتب حملات نظامی محدود علیه عراق انجام دادند. سیاست مهار آمریکا در قبال عراق در دوره کلینتون بر دو پایه استوار بود: حملات نظامی محدود و تحریم‌های جامع. حضور نظامی مستقیم آمریکا در

خلیج فارس از ویژگی‌های بارز سیاست آمریکا در منطقه پس از جنگ خلیج فارس می‌باشد. از زمان پایان جنگ تعداد کل پرسنل نظامی ایالات متحده بین پنج تا ۳۸ هزار بسته به فضای امنیتی منطقه متغیر بود.<sup>۴۰</sup> پایگاه‌های نظامی ایالات متحده نیز به‌طور عمده در عربستان و ترکیه مستقر بودند. جنگی ضعیف علیه عراق در طول دهه مذکور وجود داشت. این جنگ هیچ آسیبی به دیکتاتور نرساند و فقط اهداف عمدتاً غیرنظامی آسیب جدی دیدند.

تحریم‌های اقتصادی معمولاً در زمره نامناسب‌ترین اقدامات بین‌المللی محسوب می‌شود که اغلب با اهداف غیراقتصادی صورت می‌گیرد. در واقع تحریم‌های بین‌المللی کمترین تاثیر را بر رژیم حاکم بر کشورها و بیشترین تاثیر فاجعه‌انگیز را بر مردمان آنها داشته است. روابط خارجی آمریکا و عراق بعد از جنگ خلیج فارس بر پایه نظام تحریم‌های وضع شده از سوی شورای امنیت شکل گرفته است. تقریباً ده سال شورای امنیت تحت فشار آمریکا هر دو ماه یکبار تحریم‌های اقتصادی علیه عراق را تمدید می‌کرد. این تحریم‌ها شامل ممنوعیت صدور نفت و روابط تجاری با کشورهای جهان می‌شد. تنها تحول مهم در روابط عراق با سازمان ملل و آمریکا در زمینه تحریم‌ها تصویب قطعنامه ۹۸۶ شورای امنیت (۱۴ آوریل ۱۹۹۵) بود که در اثر فشارهای بین‌المللی (دولتی و غیردولتی) به تصویب رسید. تحریم‌های جدید بر اساس فروش نفت در برابر غذا و دارو قرار داشت. عراق در دهه ۱۹۹۰ از یک فاجعه انسانی رنج می‌برد. دلیل آن هم ترکیب منحصر به فرد یک جنگ مخرب و تحریم‌های جامع بود. به اعتقاد دیوید کورت رایت و جورج لوپز، (۲۰۰۲) شاید هیچ‌گاه در تاریخ این همه مردم در اثر سوءتغذیه و بیماری‌های قابل پیش‌گیری به خاطر تصمیم‌های سیاسی آن سوی دریاها محکوم به مرگ نشده باشند. صدها هزار کودک قبل از رسیدن به سن پنج سالگی مردند.<sup>۴۱</sup>

در اوت ۱۹۹۹ یونیسف گزارش داد که نرخ مرگ و میر کودکان زیر پنج سال عراق از زمان تحریم‌ها بیش از دو برابر شده است. دنیس هالییدی، مسئول هماهنگی برنامه نفت در برابر غذای سازمان ملل در عراق، ادعا کرد که بیش از ۵۰۰ هزار کودک در اثر تحریم‌ها جان خود را از دست داده‌اند.<sup>۴۲</sup> تعداد افرادی که از نابسامانی‌های روان‌شناختی رنج می‌بردند به‌طور مداوم در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافت. اگرچه آمار دقیقی در این مورد وجود ندارد، اما تخمین‌های سازمان ملل

نشان داد که تعداد این افراد از حدود ۲۰۰ هزار نفر در زمان شروع جنگ به حدود ۵۱۰ هزار نفر در سال ۱۹۹۸ رسیده است. جالب اینکه مادالین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا، در مصاحبه با شبکه «سی. بی. اس» در ۱۲ می ۱۹۹۶ راجع به تحریم‌ها گفت: «ما فکر می‌کنیم این یک انتخاب سخت است اما ارزش آن را دارد...»<sup>۴۳</sup> آمریکا تنها عضو شورای امنیت بود که بر تداوم تحریم‌ها تاکید داشت و هر مخالفتی را وتو می‌کرد.

### دو. حضور مستقیم نظامی آمریکا در عربستان

هفتم اوت ۱۹۹۰ ملک فهد با شرایط آمریکا برای اعزام نیرو به عربستان که تامین مخارج آن نیز به عهده عربستان بود، موافقت کرد. تصمیم سعودی‌ها مبنی بر دعوت از صدها هزار نیروی نظامی آمریکایی و دیگر واحدهای خارجی یک تغییر عمده در سیاست خارجی سعودی بود. عملیات «سپر صحرا» و «توفان صحرا» (۱۹۹۱-۱۹۹۰) نقطه عطفی در روابط نزدیک و پیچیده بین عربستان و آمریکا بود. در جریان تجاوز عراق به کویت، عربستان اتکای نهایی خود را در زمینه امنیت به آمریکا ابراز کرد. هیچ‌گاه قبل از این نیروهای زمینی یک کشور خارجی به این تعداد (نیم میلیون) در عربستان مستقر نشده بودند.

از زمان استقرار نیروهای آمریکایی در عربستان، محافظه‌کاران مخالف حضور نیروهای بیگانه در کشورشان بودند و آن را تهدیدی برای فرهنگ خود می‌دانستند. علمای مذهبی منتقد مانند سفرالحوالی و سلمان العوده تهدید ایالات متحده برای عربستان را مهم‌تر از تهدید عراق می‌دانستند. در بهار ۱۹۹۱، حدود ۴۰۰ مقام مذهبی و سیاسی طی نامه‌ای به ملک فهد از او درخواست کردند از اتحادیه‌هایی که مشروعیت مذهبی ندارد، اجتناب کند.<sup>۴۴</sup> عربستان تا سال ۲۰۰۳ میزبان نیروهای آمریکایی در نبرد نظامی برای اجرای «منطقه پرواز ممنوع در جنوب عراق» بود. تا این تاریخ که بیش از ده سال از جنگ خلیج فارس می‌گذشت، تقریباً پنج‌هزار کارکنان نظامی در عربستان سعودی مستقر بودند.

ادعای اصلی در نوشتار حاضر این است که سیاست آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه در دهه ۱۹۹۰ عامل اصلی در تغییر راهبرد القاعده محسوب می‌شود. استدلال اصلی این است که

بن‌لادن و هم‌فکران او نسبت به سیاست‌های سلطه‌گرانه و مداخله‌جویانه آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه سیاست آن در حمایت از اسرائیل و دولت‌های اقتدارگرای منطقه و سیاست آن در منطقه خلیج‌فارس بعد از جنگ سرد در جهت تثبیت سلطه خود انتقاد دارند و برای اعتراض به این سیاست‌ها، دست به اقدامات تروریستی علیه آمریکا می‌زنند. البته حمایت آمریکا از اسرائیل و همچنین حمایت از حاکمان مستبد کشورهای خاورمیانه موضوع جدیدی نیست. این دو امر به‌عنوان یک پیش‌زمینه برای توضیح اقدامات تروریستی القاعده به‌کار می‌رود و در گلابه‌ها و شکایت‌های بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا وجود دارد. اما آنچه باعث تحول در راهبرد بن‌لادن و القاعده شد، بیشتر به سیاست‌های آمریکا در خلیج‌فارس بعد از جنگ اول خلیج‌فارس برمی‌گردد؛ سیاست‌هایی که به‌طور خاص به مسائل عراق و عربستان مربوط می‌شود.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر این سوال برای جامعه آمریکا مطرح شد که چرا آنها از ما متنفرند؟ دیدگاه کلی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا این است که آنها (القاعده) به‌طور عمدۀ دیوانه، مایوس و شکست خورده‌اند و در یک کلام بیمار هستند. جرج دبلیو بوش در سخنرانی خود در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ گفت: «آنها از آزادی ما تنفر دارند؛ از آزادی مذهب ما، از دولت دموکراتیک ما، آنها تساهل را نمی‌پذیرند و از مخالفت بدشان می‌آید... آنها می‌خواهند رژیم‌های غیردموکراتیک و نسبتاً فاسد معاصر را با شکل جدیدی از شر اقتدارگراتر و مستبدانه‌تر جایگزین کنند.»<sup>۴۴</sup> این صحیح نیست که بگوییم پیروان القاعده بیماران روانی‌اند که هیچ اخلاقیاتی ندارند و می‌خواهند تمدن و فرهنگ غرب را نابود کنند. بن‌لادن هیچ‌گاه نابودی تمدن غرب را تبلیغ نکرده است. الظواهری حتی در جایی با کنایه گفته است: «چرا ما به سوئد حمله نمی‌کنیم؟»<sup>۴۵</sup> القاعده هرگز به‌صورت تصادفی به هدفی حمله نکرده و هیچ‌گاه غیرمذهبی‌ترین و بی‌قیدوبندترین ملت‌های غربی را که بیشتر اروپایی هم هستند تا آمریکایی، مورد حمله قرار نداده است. برعکس، شبکه تروریستی بن‌لادن آمریکا را مرکز عملیات خود قرار داده، آن هم به این علت که سیاست‌های آمریکا مورد قبول القاعده نیست.

فرید زکریا، در مجله نیوزویک به بررسی ریشه‌های خشم و نفرت نسبت به آمریکا در خاورمیانه پرداخته است.<sup>۴۷</sup> او این ریشه‌یابی را از زمان تشکیل رژیم اسرائیل آغاز کرده است. به

اعتقاد زکریا، اکثر پیروان بن‌لادن که مصری، سعودی، فلسطینی و الجزایری هستند، از یک‌سو بقای اسرائیل و قدرت آن را حاصل حمایت آمریکا می‌دانند و از سوی دیگر، دولت‌های استبدادی خود را تحت‌الحمایه آمریکا به‌شمار می‌آورند. همچنین وی بیان می‌دارد: شما نمی‌توانید یک مورد گروه سیاسی در خاورمیانه پیدا کنید که طرفدار آمریکا باشد. ضد آمریکایی‌گری جزو فرهنگ سیاسی خاورمیانه است. *مجله وال استریت* در تحقیقی در مورد افکار عمومی خاورمیانه که در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱ به‌چاپ رسانده، این سوال را از مصاحبه‌شوندگان پرسیده است که چرا شما از ما متنفرید؟ جالب اینکه افراد سوال‌شونده به‌عمده از طبقات بالا یا متوسط به بالا مثل بانک‌داران، حقوق‌دانان و مدیران شعبه‌های شرکت‌های چندملیتی آمریکایی بودند. از نظر اکثر آنها، آمریکا با دموکراسی و توسعه مستقل در کشورهای آنها مخالف است و از رژیم‌های فاسد و سرکوبگر حمایت می‌کند. آنها با حمایت آمریکا از اسرائیل، مداخله نظامی آمریکا در عراق، تحریم عراق که از نظر آنها رژیم صدام را تقویت کرده و به مردم عراق آسیب رسانده است و حضور نظامی آمریکا در عربستان، مخالف بودند.

در تحقیقی که شییلی تلهامی در مارس ۲۰۰۱ در پنج کشور عربستان، امارات، کویت، لبنان و مصر انجام داده است، به‌خوبی اهمیت مساله فلسطین برای جهان عرب مشخص می‌شود. طبق این تحقیق در چهار کشور اول ۶۰ درصد پاسخ‌دهندگان، مساله فلسطین را «تنها موضوع مهم» و حدود ۲۰ درصد نیز مساله فلسطین را جزو سه موضوع اصلی مورد اهمیت خود می‌دانند. در کشور مصر این رقم بسیار متفاوت است. ۷۹ درصد مردم آن کشور مساله فلسطین را «تنها موضوع مهم» خود می‌دانند.<sup>۴۸</sup> یعنی حدود دو سوم مردم این کشورها فلسطین را مهم‌ترین مساله برای جهان عرب امروز می‌دانند. ویکتور دیویس هانسن (۲۰۰۲) اسرائیل را «زخمی بر روی جهان عرب» دانسته است.<sup>۴۹</sup>

سیاست آمریکا در خاورمیانه به‌ویژه پس از جنگ خلیج‌فارس در ۱۹۹۱ به نحو مؤثری در ظهور احساسات ضدآمریکایی در منطقه، به‌خصوص گسترش فعالیت‌های تروریستی القاعده دخیل بوده است. حضور ۲۰ تا ۲۵ هزار نظامی آمریکا در خلیج‌فارس به‌همراه تسلیحات بی‌شمار پیچیده و مخرب، احساسات بخش عظیمی از جمعیت در کشورهای منطقه را علیه آمریکا

برانگیخته است. حضور نیروهای نظامی آمریکا، به‌ویژه در عربستان و استفاده از نیروی نظامی علیه کشور مسلمان عراق به‌همراه تحریم‌ها که به مردم این کشور آسیب رسانده است، از دید بسیاری از مسلمانان به دیده تجاوز به اسلام نگریسته می‌شود. گرچه اکثر مسلمانان از خشونت حمایت نمی‌کنند، اما تنفر گسترده از آمریکا در خاورمیانه وجود دارد. حوادث بعد از ۱۹۹۰ بسیاری از مسلمانان را تکان داد. آل سعود که مشروعیت مذهبی داشت و حفاظت از حرمین شریفین را عهده‌دار بود، با پذیرش کمک نظامی آمریکا و موافقت با حضور صدها هزار زن و مرد آمریکایی در این کشور مسلمانان را شوکه کرد. مردم یاد حدیثی از پیامبر(ص) می‌افتادند که می‌گفت: «نباید دو مذهب در عربستان باشد.» (کلیسا و کنیسه بر همین اساس در عربستان ممنوع است). حضور آمریکایی‌ها در عربستان مهم‌ترین دغدغه و نگرانی بن‌لادن محسوب می‌شد.

### اعلامیه جهاد علیه آمریکایی‌های اشغال‌گر حرمین شریفین

این اعلامیه تحت عنوان پیامی از بن‌لادن به برادران مسلمان سراسر جهان، به‌ویژه شبه‌جزیره عربستان، در ۲۳ اوت ۱۹۹۶ منتشر شده است. در این اعلامیه بن‌لادن ابتدا حدیثی از پیامبر(ص) نقل کرد که «همه مردم به یک مجازات فراگیر نزدیکند، اگر سرکوبگری را ببینند و با او مقابله نکنند.»<sup>۵۰</sup> بحث اصلی بن‌لادن با تشریح وضعیت مسلمانان به‌ویژه سرکوب، کشتار و تحقیر آنها در طول تاریخ معاصر توسط ائتلاف مسیحی-صهیونیستی آغاز شده است: «مسلمانان از تجاوز و بی‌عدالتی که توسط ائتلاف مسیحی-صهیونیستی بر آنها تحمیل شده رنج برده‌اند... خون آنها در فلسطین و عراق ریخته شده و می‌شود. تصاویر وحشت‌آور قتل عام قانا (لبنان) هنوز در اذهان ما تازه است؛ قتل عام در تاجیکستان، برمه، کشمیر، آسام، فیلیپین، فاتانی، اوگادین، سومالی، اریتره، چچن و بوسنی و هرزگوین؛ قتل‌عام‌هایی که جسم و روح انسان را به لرزه درمی‌آورد... آخرین و بزرگ‌ترین این تجاوزات که از زمان پیامبر(ص) تاکنون صورت نگرفته بود، اشغال حرمین شریفین، مکان وحی و رسالت الهی و مکان کعبه، توسط ارتش‌های مسیحی آمریکایی و متحدان بود.»<sup>۵۱</sup> بن‌لادن سپس به تشریح جایگاه القاعده در شرایط مذکور به‌عنوان پیش‌گام مبارزه علیه ائتلاف مذکور پرداخته است: «... ما اکنون در یک مکان امن، در کوه‌های

هندوکش آماده‌ایم تا بی‌عدالتی‌هایی که بر امت اسلام از طرف ائتلاف مسیحی - صهیونیستی تحمیل شده است، از بین ببریم.»<sup>۵۲</sup> بحث بعدی در خصوص مشکلات اقتصادی و اجتماعی در عربستان است که یکی دیگر از گلابه‌های بن‌لادن محسوب می‌شود. بن‌لادن در خصوص علل و عوامل این مشکلات به دو مورد اساسی اشاره کرده است: نخست اینکه، رژیم سعودی قانون شریعت را با قانون بشری تعویض کرده است؛ دوم اینکه، رژیم در دفاع از کشور به نیروهای مسیحی اجازه داده تا سرزمین ما را سال‌های مدید تحت اشغال داشته باشند.<sup>۵۳</sup>

سپس نوبت به اقداماتی می‌رسد که برای اصلاح شرایط عربستان صورت گرفته است. منطق بنیادین اقدامات تروریستی بن‌لادن مانند دیگر اقدامات تروریستی است. او پس از نتیجه ندادن اقدامات و ابزار مسالمت‌جویانه برای رسیدن به اهداف خود به اقدامات و ابزار خشونت‌آمیز روی می‌آورد. بن‌لادن در خصوص اقدامات مسالمت‌آمیز گفته است: «تلاش‌های صریح از سوی افراد و گروه‌های جامعه برای اصلاح شرایط صورت گرفته است. علمای برجسته از طریق توصیه‌های شخصی و جمعی، علنی و غیرعلنی در قالب نامه، شعر و گزارش به رژیم هشدار داده‌اند... اما درنهایت تاسف رژیم از گوش دادن به آنها امتناع کرده، آنها را متهم به حماقت می‌کند.»<sup>۵۴</sup> بن‌لادن به گفته خودش به‌عنوان آخرین ابزار به ترور روی آورده است: «همه توافق دارند که وضعیت مذکور قابل اصلاح نیست، مگر ریشه مشکل از بین برود. بنابراین ضرورت دارد که دشمن اصلی مورد هدف قرار گیرد... ائتلاف مسیحی- صهیونیستی هر جنبش اصلاحی را در کشورهای اسلامی سرکوب کرده است... از آنچه علمایی مثل ابن تیمیه گفته‌اند، باید پیروی کرد. مسلمانان باید متحد شوند و برای خلاصی از «کوه اصلی» (همان سلطه بر کشورهای اسلامی) مبارزه کنند.»<sup>۵۵</sup>

بخش بعدی اعلامیه به تشریح کیفیت مبارزه علیه آمریکایی‌ها اختصاص یافته است؛ جنگ‌های چریکی، تحریم کالاهای آمریکایی و تروریسم از شیوه‌های مبارزه مورد نظر او محسوب می‌شوند. یکی از مباحث مهم دیگر در این اعلامیه، ایجاد انگیزه در بین جوانان مسلمان برای جهاد از طریق اقدامات انتحاری است که از تاکتیک‌های مبارزات تروریستی القاعده محسوب می‌شود. بن‌لادن در این خصوص گفته است: «جوانان ما به بهشت پس از مرگ معتقدند. آنها معتقدند که مشارکت در جهاد، مرگ آنها را نزدیک‌تر نمی‌کند و عدم مشارکت آنها آن را به تاخیر نمی‌اندازد.

جوانان ما هیچ هدفی ندارند جز ورود به بهشت از طریق کشتن شما... و زدن گردن شما»<sup>۵۶</sup> در پایان اعلامیه نیز بن‌لادن از همه مسلمانان جهان درخواست کرده است که به جهاد علیه آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها بپردازند: «ای برادران مسلمان من در جهان! برادران شما در فلسطین و سرزمین حرمین شریفین از شما کمک می‌خواهند. در جهاد علیه دشمن یعنی آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها با آنها مشارکت کنید»<sup>۵۷</sup>

از این اعلامیه می‌توان چند مطلب را استخراج کرد که حایز اهمیت است: نخست اینکه آنچه بن‌لادن به‌عنوان مشکل اصلی جوامع اسلامی مطرح کرده و آن را دغدغه اساسی خود قرار داده است، بحث تحقیر و سرکوب آنها توسط «ائتلاف مسیحی-صهیونیستی» است. او به‌طور مشخص به سیاست اروپایی‌ها در دوره استعمار و پس از آن به سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه، به‌ویژه در خصوص سه مساله فلسطین، عراق و عربستان اشاره کرده است. بن‌لادن بارها آمریکایی‌ها را به‌خاطر حمایت از کشتار فلسطینی‌ها توسط اسرائیل، حمایت از کشتار مردم عراق، به‌ویژه کودکان آن، در جریان تحریم‌ها و اشغال نظامی سرزمین مقدس عربستان مورد انتقاد قرار داده است؛ دوم اینکه، بن‌لادن برای توجیه تروریسم از جهاد تدافعی و اقدامات تلافی‌جویانه بهره گرفته است. استدلال او این است که در برابر تجاوز غربی‌ها به سرزمین‌های اسلامی و سرکوب مسلمانان (به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم)، تروریسم به‌عنوان جهاد دفاعی و اقدامی تلافی‌جویانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر این اساس وقتی سلطه و سرکوبی نباشد، اقدامات تدافعی و تلافی‌جویانه نیز بی‌معنی خواهد بود؛ سوم اینکه، بن‌لادن به‌طور مرتب از عبارات و بیانات مذهبی استفاده کرده است. همین امر ممکن است باعث شود عده‌ای فکر کنند تروریسم القاعده، تروریسم مذهبی است. اما نویسندگان معتقد است هرچند بن‌لادن از آیات و احادیث بسیار در این اعلامیه و جاهای دیگر استفاده کرده و واژه‌های مسیحی، کفار، مشرکین و جهاد را بارها به‌کار می‌برد، برای توجیه اقدامات خود به‌عنوان یک ابزار تبلیغاتی از مذهب بهره‌برداری می‌کند. به‌عبارت دیگر، اصل و اساس ادعای بن‌لادن سیاسی است، اما در قالب گفتمان مذهبی مطرح می‌شود. بن‌لادن نگفته است که ما آمریکایی‌ها را می‌کشیم چون آنها مسیحی و کافراند. تروریسم القاعده از تعصب مذهبی ناشی نمی‌شود، بلکه آنها به مسیحیان و کافرانی که از نظر او سرزمین‌های اسلامی را اشغال کردند و از کشتار مسلمانان، به‌ویژه در فلسطین،

عراق و هرجای دیگر حمایت می‌کنند، اعلان جنگ می‌دهند. حداقل دو بار در این اعلامیه مطرح شده است که آمریکایی‌ها روی امنیت را نخواهند دید مگر قبل از آن امنیت ما را تامین کنند. به عبارت دیگر، از نظر بن‌لادن اگر آمریکایی‌ها از سرکوب و کشتار در این کشورها حمایت نکنند، دیگر جهاد و تروری که صرفاً بر اساس دستورات مذهبی باشد در کار نخواهد بود.

### بیانیه جبهه اسلامی جهانی برای کشتار یهود و صلیبی‌ها

در فوریه ۱۹۹۸ بن‌لادن به همراه عده‌ای از هم‌فکران خود بیانیه «جبهه اسلامی جهانی برای کشتار یهودی‌ها و صلیبی‌ها» را صادر کرد. این جبهه در واقع از جنبش‌های افراطی و در راس آنها «جهاد اسلامی» و «جماعت اسلامی» مصر، «جهاد اسلامی» بنگلادش، «جماعت انصار» و «جمعیت علمای» پاکستان تشکیل شده است.<sup>۵۸</sup> این بیانیه به امضای بن‌لادن، ظواهری، امیر جهاد اسلامی مصر، ابویاسر الرفاعی احمد طه، رئیس جماعت اسلامی مصر، شیخ میرحمزه، دبیر جماعت علمای پاکستان و فضل‌الرحمان، امیر جنبش اسلامی بنگلادش، رسیده است.<sup>۵۹</sup>

این جبهه فتوایی صادر کرد مبنی بر اینکه این تکلیف تمام مسلمانان جهان است که با شهروندان آمریکایی و متحدان آنها به جهاد برخیزند. این بیانیه نیز با آیات و احادیثی چند در مورد جهاد با کفار شروع شده است. در بیانیه آمده است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا نَسَلَخَ الْأَشْهَرُ الْحَرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ... [توبه، آیه ۵]»<sup>۶۰</sup> سپس بحث اصلی بیانیه بلافاصله شروع می‌شود و با نگاهی کوتاه می‌توان دریافت اولویت اساسی در این بیانیه نیز موضوع حضور نظامی ارتش آمریکا در عربستان است. بیانیه به سه واقعیت اساسی در مورد وضعیت کشورهای منطقه و اهداف سیاست خارجی آمریکا اشاره کرده است: «... نخست اینکه بیش از هفت سال ایالات متحده سرزمین‌های اسلام در مقدس‌ترین اماکن و شبه‌جزیره عربستان را اشغال، منابع آن را غارت، سیاست‌های خود را به حاکمان دیکته و پایگاه‌های خود را به صف مقدم جبهه علیه مردم مسلمان همسایه [عراق] تبدیل کرده است...؛ دوم اینکه به‌رغم ویرانی‌های بی‌شمار عراق توسط اتحاد مسیحی- صهیونیستی و به‌رغم تعداد بی‌شمار کشته‌ها که از یک میلیون نفر هم تجاوز می‌کند...، آمریکایی‌ها هنوز سعی

دارند به کشتار وحشیانه ادامه دهند...؛ سوم اینکه هدف امریکایی‌ها از این جنگ، مذهبی و اقتصادی است. هدف همچنین خدمت به دولت کوچک یهودی و انحراف توجه از اشغال بیت‌المقدس و کشتار مسلمانان آنجاست.<sup>۶۱</sup> بعد از تشریح وضعیت منطقه، بیانیه با تشخیص این وضعیت به‌عنوان وضعیت جنگی تاکید کرده است که در این وضعیت، جهاد بر همه مسلمانان واجب است: «همه این جنایات که توسط امریکایی‌ها صورت می‌گیرد، اعلام آشکار جنگ با خدا، پیامبر او و مسلمانان است.»<sup>۶۲</sup> پس از این بیانیه این فتوا را صادر کرده است: «کشتار امریکایی‌ها و متحدان - نظامی و غیرنظامی - یک تکلیف برای هر مسلمان تواناست. برای اینکه ارتش آنها از سرزمین‌های اسلامی بیرون برود.»<sup>۶۳</sup> در پایان نیز آیات و احادیثی برای ایجاد انگیزه در جهادگرایان احتمالی آورده شده است. ظواهری در ژانویه ۲۰۰۲ در اظهارنظری در روزنامه *الشرق الاوسط* راجع به جبهه جهاد جهانی گفته است، نیروهای غربی از طریق ابزار مختلف با اسلام مبارزه می‌کنند. در مقابل این اتحاد غربی یک اتحاد بنیادگرا از جنبش‌های جهادی در حال شکل‌گیری است. یک آگاهی جدید بین فرزندان اسلام در حال افزایش است. هیچ راهی جز جهاد نیست... سرنوشتی امریکایی‌ها و یهودیان غیرممکن نیست. کشتن آنها با فشنگ، خنجر یا هر وسیله ساخته شده از مواد منفجره یا زدن آنها با یک میله آهنی غیرممکن نیست.

### دیگر مصاحبه‌ها و اظهارنظرهای بن‌لادن

دیدگاه بن‌لادن از دیگر اظهارنظرها و مصاحبه‌هایی که از رسانه‌های مختلف پخش شده نیز قابل فهم است. در همه این اظهارنظرها بدون استثناء، بحث تحقیر و سرکوب مسلمانان، به‌ویژه فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و عراقی‌ها و همچنین بحث حضور نیروهای آمریکا در خلیج‌فارس مورد تاکید قرار گرفته است. به‌عنوان مثال بن‌لادن در مصاحبه‌ای که از طرف پیتر آرنست برای شبکه سی‌ان‌ان در مارس ۱۹۹۷ صورت گرفت، در پاسخ به این سوال که شما چرا امریکایی‌ها را می‌کشید؟ گفت: «زیرا این دولت با اقدامات جنایت‌کارانه باعث مرگ بسیاری از فلسطینی‌ها، عراقی‌ها و لبنانی‌ها شده است. دولت آمریکا سرزمین ما را اشغال و منابع ما را غارت کرده است...» و یا در مصاحبه‌ای که با تلویزیون الجزیره در دسامبر ۱۹۹۸ داشت، گفت: «درخواست ما این است

که سرزمین مان از دست دشمنان آزاد گردد. مثل جوجه‌ای که با شخصی که به لانه‌اش حمله کرده مبارزه می‌کند و واکنش نشان می‌دهد.» او در مصاحبه با روزنامه/بندیدندنت در سال ۱۹۹۶ در پاسخ به سوال رابرت فیسک در مورد چرایی جنگ علیه آمریکا به سیاست‌های تبعیض‌آمیز آمریکا اشاره کرده است که «... هنگامی که در یک انفجار [الخبار] ۶۰ یهودی کشته شدند، تمام دنیا یک هفته این اقدام را محکوم می‌کردند. در حالی که پس از تحمیل مجازات‌های سازمان ملل بر عراق ۶۰۰ هزار کودک عراقی کشته شدند، هیچ واکنشی نشان داده نشد.»<sup>۶۴</sup>

بن‌لادن همچنین در مصاحبه با شبکه خبری «ای.بی.سی» در می ۱۹۹۸ گفت: «آنها [آمریکایی‌ها] در فلسطین کودکان ما را ترور است می‌خوانند. این کودکان از سرزمین‌شان دفاع می‌کنند... جای تعجب نیست که رییس جمهور آمریکا پس از ارتکاب جنایات رژیم صهیونیستی در قانا که سرهای کودکان را می‌بریدند، همچنان از آن رژیم دفاع می‌کند... در این میان هر کنشی با واکنشی نیرومند روبه‌رو خواهد شد.» او همچنین در ادامه سخنان خود برای توجیه کشتار غیرنظامیان آمریکایی، این اقدامات را به‌عنوان اقدامی تلافی‌جویانه مطرح کرد: «تاریخ تجاوز آمریکا نشان می‌دهد که هیچ تفاوتی بین نظامی و غیرنظامی و زنان و مردان و کودکان قائل نیست... آنها در قبال کشتار صبرا و شتیلا به دست اسراییل غاصب سکوت کردند. در این کشتار خانه‌ها بر سر کودکان معصوم فرو می‌ریخت... آمریکایی‌ها کشتار ننگینی را علیه عراق رهبری می‌کنند که تاکنون به مرگ بیش از یک میلیون کودک عراقی منجر شده است... ما نیز مثل خود آنها میان نظامی و غیرنظامی فرقی قائل نیستیم.»

بن‌لادن در مصاحبه‌ای که در ده نوامبر ۲۰۰۱ با روزنامه پاکستانی *داون* داشت، در توجیه کشتار غیرنظامیان در حوادث ۱۱ سپتامبر گفت: «این یک نکته فقهی مهم است. اگر یک دشمن سرزمین اسلامی را اشغال کند و اگر عامه مردم به‌عنوان یک «سپر انسانی» مورد استفاده قرار گیرند، حمله به آن دشمن مجاز است حتی اگر به عامه مردم هم آسیب برسد... آمریکا و متحدان آن مسلمانان را در فلسطین، چین، کشمیر و عراق می‌کشند و مسلمانان نیز حق دارند در تلافی حملات آنها به مردم آنها حمله کنند... آمریکایی‌ها به خاطر اینکه به دولت‌شان مالیات می‌دهند، رییس جمهورشان را انتخاب می‌کنند و دولت آنها اسلحه می‌سازد و در اختیار اسراییل

قرار می‌دهد، باید مجازات شوند...» بن‌لادن ادامه می‌دهد: «ما فقط از خودمان دفاع می‌کنیم. این جهاد دفاعی است... من به آمریکایی‌ها می‌گویم که ما برای آنها امنیتی نمی‌گذاریم اگر به ما امنیت ندهند. این یک فرمول ساده است که حتی یک بچه آمریکایی هم می‌تواند بفهمد؛ زندگی کن و اجازه بده زندگی کنند.» ظواهری نیز در خصوص حمله ۱۱ سپتامبر در مصاحبه با شبکه الجزیره در تاریخ هفت اکتبر ۲۰۰۱ در خصوص دلایل دشمنی با آمریکا و اسرائیل گفته است: «... مردم آمریکا می‌توانند از خود بپرسند که چرا این همه تنفر در دل‌های مسلمانان از آمریکا وجود دارد؟ جواب هم خیلی واضح است. آمریکا مرتکب جنایاتی علیه مسلمانان شده که هیچ‌کس نمی‌تواند تحمل کند، چه رسد به یک مسلمان مجاهد. ایالات متحده رهبر جنایت‌کاران در جرم تاسیس رژیم اسرائیل بوده است... دولت شما در عراق کودکان عراقی را می‌کشد. دولت شما از دولت‌ها و رژیم فاسد در کشورهای ما حمایت می‌کند.» بن‌لادن در خصوص اجتناب‌ناپذیر بودن جهاد و نتیجه ندادن راه‌های مسالمت‌آمیز در مصاحبه با شبکه ای.بی.سی در سوم ژانویه ۱۹۹۹ گفت: «جهاد قسمتی از دین ماست و بر هر مسلمانی واجب است... شواهد نشان می‌دهد که تنها راه احقاق حق از کفار جهاد است؛ آنها که مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین مصالحه کردند، سال‌های زیادی برای احقاق حق خود تلاش کردند اما به چه چیزی رسیدند؟»

### نتیجه‌گیری

سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و به‌طور مشخص سیاست حمایت از رژیم اسرائیل و سیاست‌های آن در خلیج فارس پس از جنگ خلیج فارس مبنی بر مداخله نظامی علیه عراق، تحریم‌های بین‌المللی علیه آن کشور که مصایب و مشکلات عظیمی برای مردم عراق دربر داشت و حضور مستقیم نظامی در کشورهای منطقه، به‌ویژه عربستان، عامل اصلی تغییر راهبرد القاعده و گسترش تروریسم ضدآمریکایی می‌باشد. این سیاست‌ها باعث تشدید خشم و تنفر مردم خاورمیانه نسبت به آمریکا شده است. اعضای القاعده در تمامی اظهارنظرها، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های خود سیاست‌های مذکور را به‌شدت به باد انتقاد گرفته‌اند. آنها آمریکا را به‌دلیل سیاست‌های تبعیض‌آمیز در منطقه خاورمیانه مستحق مجازات می‌دانند.

شاید در اینجا بی‌مناسبت نباشد داستان دزد دریایی و امپراتور را که توسط سنت اگوستین گفته شده است، نقل کنیم. مطابق این داستان یک دزد دریایی که توسط اسکندر کبیر دستگیر شد، در پاسخ به این سؤال که شما چگونه جرات می‌کنید در دریاها ایجاد مزاحمت و ناامنی کنید؟ می‌گوید: شما خودتان چگونه جرات می‌کنید کل جهان را مورد تاخت‌وتاز قرار دهید؟ او ادامه می‌دهد که چون ما این کار را با تعداد کمی کشتی انجام می‌دهیم، به ما می‌گویند دزد و شما چون با یک نیروی دریایی عظیم این کار را می‌کنید، به شما می‌گویند امپراتور.<sup>۶۵</sup> این داستان با داستان روابط معاصر بین آمریکا و تروریست‌ها هم‌خوانی دارد.

برای مبارزه با تروریسم شیوه‌های مختلفی وجود دارد؛ از آن جمله می‌توان به شیوه‌های نظامی، امنیتی، اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی اشاره کرد. از اقدامات دولت آمریکا می‌توان دریافت که تاکید بر راه حل‌های نظامی، امنیتی، اطلاعاتی است. آمریکا تمایل چندانی به بررسی ریشه‌ای تروریسم و مبارزه با تروریسم از این طریق ندارد. برای مبارزه با گروه‌های غیرسازمان‌یافته و غیرمتمرکز مثل القاعده، کنترل و فرمان‌دهی نظامی پاسخ‌گو نیست. آمریکا برای از میان بردن ریشه‌های نارضایتی در دنیای اسلام و عرب باید در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود تجدیدنظر کند. آمریکا باید با ایجاد پل‌های تفاهم بین خود و مردم خاورمیانه اعتبار خود را احیا نماید. «حقوق بشر» و «تروریسم» دارای ارتباط تنگاتنگ هستند؛ نقض گسترده حقوق بشر و آزادی‌های اساسی آن یکی از موجبات اساسی نضج و گسترش خشونت است. سرکوب سیاسی، تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی عوامل اصلی گسترش تروریسم محسوب می‌شوند. هنگامی که آزادی‌های اساسی افراد یا گروهی از افراد یا یک ملت به‌طور گسترده سرکوب شود و حقوق بنیادین آنها مورد تعرض قرار گیرد و از سوی دیگر راه‌های مسالمت‌آمیز ممکن برای دادخواهی و کاستن از فشار سرکوب بسته باشد، به‌طور طبیعی و قهری باید منتظر توسل به آخرین ابزار و علاج غریزی یعنی خشونت بود. بررسی دقیق رابطه دو متغیر مذکور به محققان بعدی پیشنهاد می‌شود.

## منابع و یادداشت‌ها:

۱. میثائیل پولی و خالد دوران، *اسامه بن لادن و تروریسم جهانی*، ترجمه هومن وطن‌خواه، تهران: نشر کاروان، ۱۳۸۱، ص ۶۸
۲. همان، صص ۹۰-۹۲.
۳. هرایر دکمچیان، *اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ سوم، ۱۳۷۷، ص ۲۱.
4. Lawrence Davidson, *Islamic Fundamentalism*, New York: Green Wood Press, 1998, pp. 12-13.
۵. الیویه روا، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه: حسین مطیعی امین و محسن مدیر شانه چی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۶.
6. Vincenzo Oliveti, *Terror's Source: the Ideology of Wahhabi - Salafism and its Consequences*, United Kingdom: Am de Usbooks, 2002, pp. 43-48.
۷. یوسف القرضاوی، *اخوان المسلمین: هفتاد سال دعوت، تربیت و جهاد*، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران: نشر احسان، ۱۳۸۱، ص ۴۷.
8. Bernard Lewis, *The Political Language of Islam*, Chicago: University of Chicago Press, 1998, p. 72.
9. Bernard Lewis, "the Roots of Muslim Rage," *Atlantic Monthly*, Vol. 266, 1990.
10. Fred Holliday, *Islam and the Myth of Confrontation: Religion and Politics in the Middle East*, London: I. B. Tauris & Co. Ltd., 2003, p. 2.
11. Vincenzo Oliveti, op.cit., pp. 10-12.
۱۲. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، *جهاد در اسلام*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۱۶.
13. Barry Rubin and Judith Colp Robin, *Anti-American Terrorism and the Middle East*, Britain: Oxford University Press, 2002, pp. 23-24.
۱۴. جان اسپوزیتو، *جنگ نامقدس ترور به نام اسلام*، ترجمه ماری هجران، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی، ۱۳۸۴، صص ۱۵-۱۳.
۱۵. میثائیل پولی و خالد دوران، *بن‌لادن کیست؟*، ترجمه مهشید میر معزی، تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۰، ص ۴۴.
16. Walter Laqueur, *Voices of Terror*, New York: Reed Press, 2004, p. 22.
17. Rohan Gunaratna, *Inside Al-Qaeda: Global Network of Terror*, New York: Colombia University Press, 2002, p. 4.

18. Stephen Zunes, *Tinderbox: U.S. Middle East Policy and the Roots of Terrorism*, London: Zed Books, 2003, p. 17.
19. Ibid., p. 176.
۲۰. میثائیل پولی و خالد دوران، پیشین، صص ۱۲۶-۱۲۵.
۲۱. جرج لنچافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه: از ترومن تا ریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۳۴۴.
۲۲. محمدظاهر عظیمی، افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاست‌های غرب، مشهد: انتشارات محقق، ۱۳۸۲، ص ۳۹.
23. Paul Pillar, *Terrorism and U.S. Foreign Policy*, Washington D.C: Brookings Institution Press, 2001, p. 46.
24. Fawaz Gerges, *The Far Enemy: Why Jihad Went Global*, Britain: Cambridge University Press, 2005, p. 87.
25. Rohan Gunaratna, op.cit., p. 21.
26. Christopher Blanchard, "Al-Qaeda: Statements and Evolving Ideology," 2006, p. 14, at: <http://www.fas.org/sgp/crs/terror/RL.32759.pdf>.
27. Amer AL-Roubaie, *Globalization and the Muslim World*, Malaysia: Malita Jaya Publishing House, 2002, p. 27.
28. Fauzi Najjar, "The Arabs, Islam and Globalization," *Middle East Policy*, 2005, Vol. 7, No. 3, p. 91.
29. Bernard Lewis, *The Crisis of Islam: Holy War and Unholy terror*, New York: The Modern Library, 2003, p. 113.
30. Manfred Steger, *Globalism: Market Ideology Meets Terrorism*, Second Edition, Rowman and Littlefield Publishers Inc., 2005, p. xi.
31. Benjamin Barber, *Jihad VS Mc World*, New York: Ballentine Books, 1995, p. 17.
32. Anthony Giddens, *Runaway World: How Globalization Is Reshaping Our Lives*, London: Profile Books, 2002, p. xiii.
33. Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and Remaking of World Order*, Simon and Schuster, 1996, p. 56.
34. R. Mark Clyde, "Israel: U.S. Foreign Assistance," *Issue Brief for Congress*, 2005, p. 1, at: <http://fpc.state.gov/documents/organization/47088.pdf>.
35. Stephen Zunes, op.cit., p. 116.
36. Ibid., p. 111.

37. Ted Galen Carpenter, *America Entangled; The Persian Gulf Crisis and Its Consequences*, Washington D.C: CATO Institute, 1991, p. 9.

38. Stephen Zunes, op.cit., p. 75.

۳۹. محمود طلوعی، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۲۸-۲۲۷.

40. Demetrios James Caraley, *September 11, Terrorist Attacks and U.S Foreign Policy*, New York: Academy of Political Science, 2002, p. 100.

41. David Cortright and George A. Lopez, *Sanctions and the Search for Security*, London: Lynne Rienner Publishers, 2002, p. 27.

42. Quoted from: Demetrios James Caraley, op.cit., p. 94.

43. Quoted from: Stephen Zunes, op.cit., p. 91.

44. *New York Times*, 8 October, 1992.

45. *Guardians*, 21 September, 2001.

46. *CNN*, 29 October, 2004.

47. Farid Zakaria, "The Roots of Rage and What can be Done About it," *News Week*, 15 October, 2001.

48. Shibley Telhami, *The Stakes: America and the Middle East*, Colorado: West View Press, 2002, p. 98.

49. Victor Dawis Hanson, "Why Support Israel?," *National Review Online*, 4 February, 2002, p. 3.

50. Quoted from: Alexander Yonah and Michael S. Swetnam, *Usama Bin Laden's Al-Qaeda: Profile of a Terrorist Network*, Transnational Publishers: Inc., 2001, p. 1.

51. Ibid., pp. 3-4.

52. Ibid., p. 4.

53. Ibid., p. 6.

54. Ibid.

55. Ibid., pp. 6-7.

56. Ibid., pp. 16-17.

57. Ibid., p. 21.

۵۸. عماد نداف، اسامه بن لادن؛ یک نفر از یک میلیارد، تهران: نشر عابد، ص ۱۰۲.

59. "Jihad Against Jews and Crusaders," in: Alexander Yonah and Michael S. Swetnam, op.cit., p. 1.

- 60. Ibid.
- 61. Ibid., pp. 1-2.
- 62. Ibid., p. 2.
- 63. Ibid.

۶۴. به نقل از: عماد نداف، پیشین، ص ۱۳۹.

- 65. Noam Chomsky, *Pirates and Emperors; International Terrorism in the Real World*, United States: Amana Books, 1991, p. 1.